

فصلنامه تخصصی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)

علمی - پژوهشی

سال سوم - شماره دوم - تابستان ۸۹ - شماره پیاپی ۸

صنعت ایهام در آفرینش سبک هنری نفثة المصدور

(ص ۱۴۹ تا ۱۶۸)

شبنم قدیری یگانه^۱

چکیده:

در این جستار به کاربرد صنعت ایهام در خلق تصویر آفرینهای بی‌نظیر و بدیع نفثة المصدور می‌پردازیم.

این کتاب از دو جهت اهمیت دارد: نخست از جهت ذکر گوشه‌هایی از تاریخ ایران بصورت حسب حال و دیگر از لحاظ نوع نگارش که حضور پررنگ و قابل توجه عناصر متعدد ادبی بار عظیمی از زیبایی و مانایی آن را بر دوش میکشد و آنرا بی‌شبهه در ردیف یکی از شاهکارهای بدیع نثر فنی، مزین و منشیانه نیمه اول قرن هفتم قرار میدهد.

راوی کتاب بر آنست تا با شیوه تاریخ‌گویی، آفرینش هنری و بکارگیری دلنشین کلمات و عبارات را به اوج بالندگی رساند. در این میان صنعت ایهام به عنوان مشخصه بارز سبکی این اثر بوده که بعمد و برای بازی با اندیشه مخاطب بکار گرفته شده است تا با تفکر بیشتر در عمق معانی چندگانه، به رازناکی لایه‌های درونی آن پی برد.

مقاله حاضر در دو بند زیر نگاشته شده است:

الف) مقدمه که شامل سه بخش معرفی نویسنده، محتوا و سبک ادبی و تاریخی، ایهام و هنر بکارگیری آن در نثر کتابست.

ب) تعریف ایهام از دیدگاه بدیعیان و طبقه‌بندیهای آن و ذکر نمونه‌هایی از انواع ایهام در نفثة المصدور.

کلمات کلیدی:

نفثة المصدور، سبک، صنعت ایهام .

۱ - کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه علامه طباطبائی

مقدمه:

معرفی نویسنده کتاب نفثة المصدور:

شهاب‌الدین محمد خرندزی زیدری نسوی از نویسندگان مشهور اوایل دوره مغولست که کتاب نفثة المصدور را به فارسی و در سال ۶۳۲ در شهر میافارقین نوشته و شرح احوال خود و سلطان جلال‌الدین منکبرنی (م. ۶۲۸) را از سال ۶۲۷ در آن بیان کرده است. شهاب‌الدین، منشی آخرین پادشاه خوارزمشاهی بود و عموم فرامین، احکام، عهدنامه‌ها، قراردادها و دیگر اسناد دولتی رسمی و غیر رسمی، همه از زیر دست او میگذشت و در بیشتر جنگها بشخصه حاضر و ناظر بود و از همه بهتر به اطلاعات قطعی دربار و سلطان آگاه بود که تمامی آنها را با قلم شیوای خود در تاریخ ثبت و ضبط کرده است. (ر.ک مقاله محمد قزوینی در مقدمه نفثة المصدور)

محتوا و سبک ادبی و تاریخی کتاب:

با نگاهی عمیق و کاوشی در کنه جوهره نثر این آئینه روشن و گویای تاریخ که حسب حالی از درد و رنج و مصائب دوران هجوم مغول به ایران است درمی‌یابیم که گرد و غبار قرون نیز از جلوه و عظمت آن نکاسته است. هنوز در اندیشه نفوذ میکند و بر دلها مینشیند. راز این جاودانگی، نثر شاعرانه آن میباشد که سوار بر تیزتازیهای انواع صنایع لفظی و معنوی گشته است.

ترکیبهای وصفی، استعاری و کنایی در لایه‌های نهفته و آشکار واژگانی آن تنیده شده و جدا از آنها از جلوه‌گری می‌افتد. از اینرو گزارش تاریخ در آن بیش از آنکه غایت باشد سبب است و پیش از آنکه هدف باشد وسیله است. بیان وقایع بدان منظورست که زیبایی و اوج فن بیان نمودار گردد.

عروس طبع راویش را ملغمه‌ایست که در بحبوحه درد و اندوه، از نابسامانی اوضاع و بدعهدی زمانه و جفاکاری دوران نیز عشوه‌گریهای سحرانگیز و لفاظیهای موزون و دلبریهای وجدآور را از یاد نمیرد و در بعضی موارد تأثیر و نفوذ سخنش در عمق جان بحدی میرسد که خواننده را به فکر وامیدارد.

فجایع عظیم و دردناک زمان خویش و خبر حمله تاتار را آنگونه در بیان می‌آورد و شمشیر دودم آن سفاکان زمان را چنین برشته تصویر میکشد که همچون نیشتری بر قلب مینشیند و طعم درد و مصیبت را به آدمی میچشانند.

چنانکه در عباراتی از کتاب چنین آمده است: «از آنگاه باز که فتنه از خواب سر برداشته هزاران سر برداشته. بلارک آبخورده تا خونخوار شده خون، خوار شده... رؤوس را رؤوس در پایکوب افتاده. عظام را عظام لگدکوب شده. یمانی در قراب رقاب جایگیر آمده. خناجر با خناجر الف گرفته ... تا قاطع ارحام حیات یعنی سیف درکار آمده، صلت رحم به کلی مدروس شده.» (زیدری نسوی ۱۳۸۵: ۲۱)

درد جانکاه و سوزناکی بیان راوی، آنگاه که بحسب حال و شرح دلتنگیها و فراق از دیار و دوستان میپردازد، به اوج میرسد:

«مشارب لذات بسبب مفارقت احباب و دوستان تیرگی گرفته و دیده از گریه شبانروزی بمهاجرت یاران و اصحاب خیرگی یافته و از خرد و بزرگ و تازیک و ترک، هر آفریده که در دل، محبت او آمیزشی و در جان، مودت او آویزشی داشت، بقدرت خدایی جدایی افتاده.» (زیدری نسوی ۱۳۸۵: ۳۲)

این شکوه‌ها، بردباری و استقامت روح صبور او را مینماید آنگونه که خویش هم از این پایداری بفکر فرو میرود و میگوید:

«در تعجبم تا این دل ضعیف چندین سال این همه غصه چگونه خورد. عجب دلیست با این همه درد که درو بود نشکافت.» (زیدری نسوی ۱۳۸۵: ۶)

طبع شعرگونه نویسنده بر خواص تمامی کلمات آگاه است و گاه طنین و نیروی مرموز آنها را در تناسب با یکدیگر قرار میدهد. غنای گفتار او در درجه نخست مدیون تخیل وسیع اوست که از طریق آن بتجسس و تصویر دست می‌یابد و سپس آنرا در نشانه‌گاه ذهن خواننده مینشاند.

کلمات در نثر وی چنان با فخامت و استواری ادا میشود که لحظه به لحظه با اندیشه خواننده همراهتر میگردد.

تودرتو بودن و نیاز بکشف رازگونگی عبارات نیز بر شیرینی و جذابیت اثر می‌افزاید. گاه که در گریزگاه وصفی غرقه میگردد و پردازش لفظ و بازی با عبارات را اندکی از یاد میبرد،

بیدرنگ و مشتاقانه به عشق و دلدادگی خویش بازمیگردد و بیتابانه مترصد فرصت‌یست تا به موطن خویش رجوع کند.

لحن طنز و هتاکیه‌های بی‌بدیل، گزارش زد و بندهای نهفته در لایه‌های روابط پیچیده و مرموز شخصیت‌های تاریخی و صداقت و یکدلی او در ادای مطالب نیز گونه دیگری از ویژگی سبکی این کتاب ارزنده است و بهر روی که در آن بنگریم طبع سلیم و ذوق سرشار مؤلف نموده میشود.

باری، از دریچه‌های گوناگون میتوان بر اطراف این بوستان خیال‌انگیز ادب پارسی نگرینست و بهره‌ها برد. لکن ما به آهنگ اشاره‌ای مختصر درین مجال اندک بحث ایهام در سبک هنری آنرا پی‌میگیریم تا اندکی از زیباییهای آنرا در اندیشه بیورانیم.

ایهام و هنر بکارگیری آن در نفثة المصدور:

صنعت ایهام و برداشت دوگانه از کلمات و عبارات، یکی از مطلوبترین صنایعست که در کنار لفظ، معنا را نیز هدف قرار میدهد. گاه به پیچشی، چندگونه معنا از کلمه یا جمله بدست می‌آید و یا چند مفهوم به ذهن متبادر میشود.

ایهام در نفثة المصدور از برجستگی و تشخیص سبکی خاصی برخوردارست که بعمد و برای بازی با کلمات و نیز درگیرکردن اندیشه مخاطب بکار گرفته شده است، تا بیشتر بکلمات پسین‌بازگردد و با تفکر در عمق معنا بکشفی از تناسب‌واژگان با یکدیگردست یابد. با حلّ و فصل ایهام و گشودن گره‌های آن، خواننده بلذت و شادمانی دست می‌یابد که به احساس رضایت درونی او منجر میشود. اگرچه کلمات و عبارات پیچیده متن، او را دچار ابهام و مکث میگرداند، لیکن برای کسب این شادمانگی، مسیر را ادامه میدهد و بدون اندکی خستگی، مسیر تاریخ‌گویی نویسنده را دنبال میکند.

در ادامه برای اثبات مدعای خویش در متن مقاله بذکر تعاریف بدیعیان از ایهام و گونه‌های مختلف آن و نمونه‌های زیبایی از آنها در این کتاب میپردازیم.

ب) تعریف ایهام از دیدگاه بدیعیان:

ایهام بدان معناست که سخنور، واژه یا عبارتی چند معنایی را بگونه‌ای بکار برد که خواننده نخست معنایی را که مقصود نیست گمان زند و پس از درنگ و تأمل از این دام درآید و بمعنی مقصود دست یابد. (راستگو ۱۳۸۲: ۲۳۳) لذا هنرور برآنست که یک معنا را اراده کند و معنا یا معانی دیگر را در سایه روشن فضای سخن بصورت محو یا نیم رنگ بنماید ولی بطور کامل از دید ذهن خواننده ناپدید نگرداند. (فشارکی ۱۳۷۹: ۸۳) لطف ایهام نیز در همین ویژگی آن نهفته است که سخنگو با ذهن بازی میکند و خواننده را متوجه یکی از معانی میکند و معنی دیگر را که ظریفتر و هنریترست تحت الشعاع معنی اول قرار میدهد و از دسترس ذهنهای عادی دور میکند. (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۲۳) خواننده در راستای کشف ایهام بحیرتی شیرین و دلپذیر دست می‌یابد زیرا او برای دستیابی بمعنی مقصود بکوشش و کندوکاو واداشته میشود و چیزی که از پی کوشش بدست آید شیرین و دلپذیر است. (راستگو ۱۳۸۲: ۲۳۴) دو ویژگی در ایهام ناگزیر است:

۱. تنها با معنای قاموسی و زبانی واژه‌ها ساخته میشود. معانی هنری که با ترفندهای بیانی همچون مجاز و استعاره از واژه ساخته شده است و هنوز آنچنان آشنا نیستند که با معنای قاموسی آن سنجیدنی باشد در ایهام کاربردی ندارد.
 ۲. دوگانگی معنایی باید بگونه‌ای باشد که بتوان بیت را بر پایه هر یک از معانی به درستی و روشنی گزارش کرد. گزارش نخست بر پایه معنای نزدیک و گزارش دوم بر پایه معنای دور، که خواست سخنور است، بیان میگردد. (کزازی ۱۳۸۵: ۱۲۹)
- البته در برخی از ایهامها معنای دور و نزدیک وجود ندارد و هر دو معنی ارزش برابر دارند. (وحیدیان کامیار ۱۳۸۷: ۱۲۳)

۱) ایهام دوگانه خوانی (شبه ایهام یا توجیه): اگر بتوان جمله یا عبارتی را به دوگونه خواند و دو معنای متفاوت از آن ارائه کرد ایهامی بر مبنای خوانش متن ایجاد میشود که انحاء مختلفی دارد. گاه کلمه بسیطی را به اجزای معنی دار تجزیه میکنیم گاه خبری را سوالی میخوانیم و گاهی نیز جای تکیه را در کلمه تغییر میدهیم. (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۲۶)

اینگونه ایهام دو بار در نفثة المصدور بکار رفته که به بیان آنها میپردازیم:

- **بارسالار** ایام چون بار حوادث در هم بسته، تیغ بسرباری در بار نهاده. ص ۱
سرباری، بار و بسته کوچکیست که بر بالای بار و بسته بزرگ بندند. (خلف تبریزی ۱۳۵۷)
اگر میان سر و بار مکئی کنیم جمله اینگونه معنا میشود: تیغ بسر خود بار و کالایی (که همان سرهای آدمیان است) در لنگه بار خود نهاده است.
- **طایفه‌ای** در شراب ارغوانی دور دوستگانی در داده تا عاقبت، تن آسانی هراسانی بار آورده. ص ۴۰
در این عبارت اگر کلمه بسیط هراسانی را به اجزای (هر+آسانی) تفکیک کنیم و بر این مبنا گزارشی از عبارت حاصل میشود که مقصودی غیر از معنای اصلی را بدست میدهد.
- **ایهام در کلمه:** از کلمه‌ای در عبارت دو یا چند معنا حاصل شود و سخن بر پایه هر یک از آن معانی گزارش مقبولی را برتابد. اینگونه ایهام حدود ده مرتبه در کتاب بکار گرفته شده است که نمونه‌هایی از آن را بیان میکنیم:^۱
 - شجره شمشیر که بهشت در سایه اوست... چون درخت دوزخیان سربار آورده. ص ۱
شجره شمشیر دو گونه معنا میشود: ۱- بصورت اضافه تشبیهی که شمشیر در سایه داشتن و بار آوردن بدرختی مانند شده است. ۲- نقش و نگارهایی بصورت مختلف هندسی و درخت که گاه در تیغه شمشیر نمودارست. (فرند السیف) که همان گوهر و آب و جلای شمشیر است. (شهاب الدین زیدری نسوی ۱۳۸۵: ۴۷۰)
 - **قلم** سیاه کامیست که آنچه گفت بباشد. ص ۴
واژه سیاه کام موهم دو معناست: ۱- سیاه زبان و سق سیاه (شخصی که نفرین او تأثیر داشته باشد). (همان: ۴۶۸)
 - ۲- سیاهی زبانه قلم در اثر تماس با مرکب.
- **سپیدکاران** برف در آن هفته از فرط حیا آب شونند. ص ۹۹
سپیدکار به سه معنا برداشت میشود: ۱- معنای ظاهری که در آن سپیدی برف منظور است. ۲- در معنی بی شرم و حیا یا از باب استعاره عنادیه (تهکمیّه) در معنی سیاه کار، فاسق و گناهکار (از آن جهت که برف راه را بر عابران میندود). (همان: ۴۵۵)
۳- برف به سپیدکار (گازر و جامه شوی) (دهخدا ۱۳۷۷) مانند شده است (اضافه تشبیهی).

• در نواحی آذربایجان عموماً زمانه دو رنگ پیسه کلاغی نژاییده بود. ص ۱۰۱
دورنگ بودن به سه معنا اشاره دارد: ۱- به تناسب اینکه در متن خبر از شروع بهار و پایان زمستان می‌دهد، یادآور سفیدپوش بودن برخی از معابر با برف و آب شدن برف در نقاطی دیگر است.

۲- دورنگ بودن بواسطه وجود روز و شب ۳- صفت ریاکار و غدار برای روزگار است .
در دو عبارت اخیر، کلمه ناظر بر سه معناست که برخی از بدیعیان اینگونه ایهام را (ایهام تام) مینامند. (رامی تیریزی ۱۳۸۵: ۵۸)

۳) ایهام در جمله: از جمله‌ای، دو یا چند معنا حاصل شود و سخن بر پایه هر یک از آن معانی گزارش مقبولی را برتابد.

اینگونه ایهام حدود شش مرتبه در کتاب بکار گرفته شده است که به بیان چند نمونه از آنها می‌پردازیم:

• سموم عواصف هر چند برعموم آب از روی همگنان برده، نکبای نکبت، حال من پریشان حال بیکبارگی برهم زده. ص ۲

آب از روی همگنان برده بدو معنا اشاره دارد: ۱- طراوت و تازگی را از چهرها زدوده.
۲- همه را بی آبرو و خوار گردانده.

• زمهریر که بتیر کار می‌کرد، حریر میدانستم. ص ۹۲
بتیر کار می‌کرد محتمل دو معناست: ۱- مانند تیر عمل می‌کرد. ۲- بر تیر کارگر می‌افتاد و آنرا مغلوب خویش می‌گرداند.

• در اول بهار... غزاله و بره در یک مرتع اجتماع یابند. ص ۹۹
عبارت دو گونه معنا میشود: ۱- در ابتدای بهار آفتاب (غزاله) و برج حمل (بره) بیکدیگر میرسند. (برج حمل محل شرف آفتاب است، وقتی که آفتاب در برج حمل باشد، موسم بهار شروع میشود.)

۲- در اول بهار (که فصل شکوفایی علف تازه است) آهوبره با بچه گوسفند در یک چراگاه جمع می‌گردند.

۴) ایهام تناسب:

۴-۱) ایهام تناسب نوع اول: واژه دارای دو معناست، اما سخنور آنرا تنها در یک معنا بکار برده است. پس واژه در معنای غیر مقصود با واژه‌ای دیگر در عبارت پیوند و همبستگی دارد. (کزازی ۱۳۸۵: ۱۳۷)

اینگونه ایهام در حدود بیست و دو مورد در کتاب بکار رفته که نمونه‌هایی از آنرا بیان میکنیم:^۲

- (قلم) اگر چه اندرون دار است، نتوان گفت که رازدار است. ص ۳
- اندرون دار در معنی عبارت میان تهی و کاواک است و به معنای کسی که افکار خود را پوشیده دارد و اسرارش را بکس نگوید با راز دار در تناسب است. (دهخدا ۱۳۷۷)
- هر مجهول که فاعل از مفعول شناخت و موضوع از محمول فرق کرد، سلیمان وار بمنطق الطیر نرسد. ص ۱۵
- کلمه مجهول در معنای (انسان) ناشناخته و نامعلوم است و در معنای دستوری با فاعل و مفعول در ارتباط است.

- از ارتفاع خرمن سپهر برخوردار می‌جوی که ناپایدار است. ص ۴۹
- ارتفاع در معنای محصول و حاصل زراعت است و در معنای اصطلاح نجومی که مقدار مسافت بلند شدن کوكب از افق تا سمت الرأس است، با سپهر در پیوند میباشد. (دهخدا ۱۳۷۷)

- صرصر بی رفق سفینه جان را بلب رساند. ص ۹۰
- جان بلب رسیدن کنایه از حالت نزع است و لب در معنای ساحل با سفینه (کشتی) در پیوند میباشد.
- ۴-۲) ایهام تناسب نوع دوم: واژه یا واژگان عبارت هریک دو معنا دارد. سخنور تنها یک معنای آنها را اراده کرده است و آنها در معانی خواسته نشده با یکدیگر پیوند و همبستگی دارند. (کزازی ۱۳۸۵: ۱۳۸)

- (قلم) اجوفیست که تا مشتق نشود، کلام او صحیح نباشد. ص ۳
- اجوف بمعنی میان تهی و کاواک است، مشتق بفاق و شکاف سر قلم اشاره دارد و صحیح بمعنای درست و گویاست. هر سه کلمه در معنی اصطلاح صرف عربی که خواسته نشده با یکدیگر در ارتباط است.

• چون در نصب آن بزرگ، عدل و معرفت رعایت نکرده بود، صرف او لازم شناخت. ص ۱۶

نصب بمعنی منصوب کردن و گماشتن، عدل بمعنی انصاف و عدالت، معرفت بمعنی شناخت و آشنایی، صرف در معنی بگرداندن و تغییر دادن و لازم در معنی واجب و ضروری و ناگزیر بکار رفته است و تمامی کلمات در اصطلاح نحو عربی که خواست سخنور نیست، با یکدیگر در تناسب است.

• حمام سدره نشین جان از قفص تنگ قالب، به برج اصلی میپرد و میزان مستقیم طبیعت را باد بی محابا درگردانید. ص ۹۰

برج در اینجا بمعنای کبوتر خانه است و نیز به هر یک از دوازده بخش فلک نیز اطلاق میشود. میزان بمعنی ترازو آمده و بنام برج هفتم از بروج دوازدهگانه فلکی با معنی غایب برج در تناسب است.

۴-۳) ایهام تناسب تلمیحی: واژه‌ای در یکی از معانی کلمه با کلمات دیگر تناسب تلمیحی ایجاد میکند. (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۳۰) این ایهام تنها در یک عبارت کتاب آمده است:

• این بزرگ بسفاهت و خیره‌رویی و وقاحت و هرزه‌گویی... از شاگرد پیشگان عراق، باتفاق بر سر آمده و عوانی بحد کمال نه «عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكِ» ص ۷۷ عوان در عبارت بمعنی مأمور اجرای دیوان و حسبت است. (معین ۱۳۷۵) اما در معنای بقره عوان که متوسط میان پیری و جوانی است. (دهخدا ۱۳۷۷) با اشاره به آیه شصت و هشتم از سوره بقره «أَنَّهَا بَقْرَةٌ لَا فَارِضٌ وَلَا بَكْرٌ عَوَانٌ بَيْنَ ذَلِكِ» ایهام تناسب تلمیحی می‌آفریند.

۴-۴) ملحق به ایهام تناسب: گاهی ایهام تناسب بین یک کلمه و جزئی از کلمه دیگرست که بدو طریق ساخته میشود:

۴-۴-۱) واژه مرکبی را به اجزای معنی داری تقسیم میکنیم. یکی از آنها با کلمات دیگر نوعی تناسب ایجاد میکند. (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۲۹) اینگونه ایهام حدود سیزده مرتبه در کتاب بکار رفته است که نمونه‌هایی از آنرا ذکر میکنیم:^۳

• (لشکریان تاتار) در تاریکی ظلام چون برق از غمام یازان تا پیش از آنکه آفتاب تیغ زند شمشیر کشیده باشند و چون صبح پرده در گردد صف قتال دریده. ص ۴۱

تیغ زدن آفتاب بمعنی طلوع خورشیدست و تیغ منتزع از آن با شمشیر، صف قتال و دریدن در تناسب است.

• ای مرگ پیکار فرو گذار چون همه تیر انداختی و ای روزگار بیکار باش چون جعبه بپرداختی. ص ۵۰

صفت مرکب بیکار بمعنی بی مشغولیت و سرگرمیست و لفظ کار در آن بمعنی جنگ و رزم با واژگان پیکار، تیر، جعبه (تیردان و ترکش) در تناسب است.

• دل از شداید بجان آمده است، آخر شرمی بدار، جان از مکاید بلب رسیده است
آزرمی با میان آر. ص ۱۱۲

میان در فعل با میان آر (واسطه و میانجی قرارده) با دل و جان و لب در رابطه میباشد.

۴-۲-۴) واژه بسیط یا در حکم بسیطی را بدو جزء معنی دار تقسیم میکنیم. یکی از آن اجزاء با کلمه‌ای از عبارت نوعی تناسب ایجاد میکند. این نوع ایهام در سه عبارت کتاب آمده است:

- بفضل ریزه مجرد پای بر فرق فرقدان نتوان نهاد. ص ۱۵
فرق، منتزع از فرقدان (دو ستاره درخشان در دب اصغر) با فرق و پای در تناسب است.
- بشمشیر در روی شیر برفتی و بچنگ وقت جنگ بتاختی. ص ۴۴
واژه شیر به تفکیک از شمشیر با شیر و چنگ در تناسب است.
- مصاید اکراد و مکامن حرامیان را... بتنهایی با پنج شش سرو پا برهنه قطع کرد. ص ۶۵
واژه تن در تنهایی با سرو پا در تناسب است.

۵) ایهام تضاد:

۵-۱) ایهام تضاد نوع اول: واژه دارای دو معناست، اما سخنور آنرا تنها در یک معنا بکاربرده است. پس واژه در معنای غیر مقصود با واژه‌ای دیگر در عبارت، در تضاد و ناسازی است. (کزازی ۱۳۸۵: ۱۴۰) این ایهام تنها در دو عبارت کتاب آمده است:

- چون روی مقام نبود پشت بر گردانیدند. ص ۲۰
کلمه روی در عبارت بمعنی امکان و طاقتست و در معنای پیش با پشت در تضادست.
- آن خبر ناخوشی که مذاق عیش تلخ گرداند، نخست از من خواهد شنود. ص ۳۶

عیش در معنی زندگانیست و در معنی خوشی و نشاط با ناخوشی در تضادست.

۲-۵) ایهام تضاد نوع دوم: واژه یا واژگان عبارت هریک دو معنا دارد. سخنور تنها یک معنای آنها را اراده کرده است و آنها در معانی خواسته نشده با یکدیگر در تضاد و ناسازی هستند. (همان: ۱۴۱) این ایهام نیز تنها در دو مورد ذکر شده است:

• خبر اجتماع لشکر تاتار را تا در زنجان که از آنجا تا موغان پنج شش منزل راهست استماع کرده. ص ۱۷

در بمعنی دروازه و در معنی غایب معبر و گذرگاه است. منزل بمعنی مسافت میان دو استراحتگاه کاروان (دهخدا ۱۳۷۷) و در معنی غایب جای فرود آمدن و توقفگاه است. معانی غیر مقصود در گزارش عبارت با یکدیگر در تضادند.

• بنظر عنایت که بایمانی از خاک بافلاک رساند و از حَضِیضِ خمول باوج قبول برآرد. ص ۷۱

حَضِیض بمعنی پستی و در معنی غیر مقصود اصطلاح نجومی و نزدیکترین نقطه از محیط خارج مرکز نسبت بمرکز عالم است.

اوج بمعنی بلندی و در معنی غایب اصطلاح نجومی و نقطه ایست از فلک خارج مرکز که دورترین نقاط از مرکز عالم و در تضاد با حَضِیض است. (همان)

۳-۵) ایهام تضاد میان لازمه معنی کلمات: (شمیسا ۱۳۸۶ : ۱۳۱) گاه کلمه ای با آنچه که لازمه و مشخصه وجودی معنی اصلی کلمات دیگرست در پیوند میباشد. این ایهام تنها یکبار در کتاب ذکر شده است:

• چون آفتاب روشن شده که تاتار خاکسار در این فرصت هر آینه از آب بگذرد. ص ۱۰
روشن شده در عبارت بمعنی بدیهی، واضح و آشکارست و در معنی تابناک و نورانی با کلمه خاکسار (خاک مانند) (خلف تبریزی ۱۳۵۷) که لازمه آن تیرگی و ظلمت است، در تضاد میباشد.
۴-۵) ملحق به ایهام تضاد: گاهی ایهام تضاد بین یک کلمه و جزئی از کلمه دیگرست که بدو طریق ساخته میشود:

۱-۴-۵) واژه مرکبی را به اجزای معنی داری تقسیم میکنیم. یکی از آنها با کلمات دیگر رابطه تضاد ایجاد میکند.

این نوع ایهام در دو عبارت متن آمده است:

- از این طایفه که پس پشت بودند روی بطایفه‌ای که رویاروی بودند مینهاد. ص ۵۳
روی در فعل مرکب روی مینهاد (روی می‌آورد، متوجه و راهی میشد) بمعنی پیش با کلمات پس و پشت ایهام تضاد میسازد.
- طاق طاق گشته چون مرا جفت غم دید از غایت ضجرت فریاد «فَيَا مَوْتَ زُرْ إِنَّ الْحَيَاةَ دَمِيمَةٌ» بر آسمان رساند. ص ۱۱۳
طاق گشتن در معنی نهایت بی طاقتی است و طاق منتزع از آن بمعنی فرد با جفت ایهام تضاد میسازد.
- ۵-۴-۲) واژه بسیط یا در حکم بسیطی را بدو جزء معنی دار تقسیم میکنیم. یکی از آن اجزاء با کلمه‌ای از عبارت تضاد و ناسازی ایجاد میکند. این نوع ایهام در دو عبارت کتاب آمده است:
 - آبرویی که جهت اکتساب آن، خویشتن را به آتش سوزانیدی مانند آب جوی ریخت. ص ۷
آب در واژه بسیط‌گونه آبرو (اعتبار و شرف و ناموس) با واژه آتش در تضاد است.
 - طایفه ای در شراب ارغوانی دور دوستکانی در داده تا عاقبت تن آسانی هراسانی بارآورده و دوستکانی دشمن کامی. ص ۴۰
دوست منتزع از دوستکانی (شرابی که بیاد دوستان نوشند و نیز قدح بزرگ) (دهخدا ۱۳۷۷) با دشمن در تضاد است.
- ۶) ایهام ترجمه: در این ایهام دو لغت که مترادف یکدیگرند بدو معنای مختلف بکار میروند این دو واژه معمولاً یکی عربی و یکی فارسی است. (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۳۲) این ایهام در هفت عبارت کتاب بیان شده که چند نمونه از آنها را در ذیل بیان میکنیم:
 - سهمی از اقسام آرزو نصیب دل نگردانید که هزار تیر مصائب بجگر نرسانید. ص ۴
سهم بمعنی حصه و بهره است و در عربی بمعنی تیرست (دهخدا ۱۳۷۷) که با تیر در عبارت ایهام ترجمه میسازد. البته تیر در فارسی نیز معنی حصه و بهره است (خلف تبریزی ۱۳۵۷) که زیبایی تناسب کلمات را دو چندان میکند.
 - صاعقه‌ای که سیلاب خون بر حزن و سهل راند سهل نی. ص ۱۲

سهل بمعنی آسان و در معنی غایب ترجمه‌ای از سهل نخست (زمین نرم و هموار)، (دهخدا ۱۳۷۷) است.

• بدیدم مروجی که غزال آفتاب چهره در آن وطن داشتی غراب تاریک روی در آن نشسته. ص ۹۴

در اضافه تشبیهی غزال آفتاب، آفتاب به آهو بره‌ای مانند شده است. لذا غزال (آفتاب) (همان) ترجمه آفتاب در عبارت است.

۶-۱) ملحق به ایهام ترجمه: گاهی ایهام تضاد بین یک کلمه و جزئی از کلمه دیگرست که بدو طریق ساخته میشود: (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۳۳)

۶-۱-۱) واژه مرکبی را به اجزای معنی داری تقسیم میکنیم. یکی از آنها کلمه‌ای در عبارت را ترجمه میکند.

این ایهام در سه عبارت کتاب بیان شده است:

• جان بجان آمده را که اعباء محنت گرانبار کرده است، کدام رفیق سبکبار خواهد کرد. ص ۵

بار منتزع از صفت مرکب گرانبار واژه اعباء (بار و گرانی) را ترجمه میکند.

• اعباء آن عقيله از گردن انداخته شود، از خدمت، که عاقبت آن هر آینه و خامت بار آورد استعفا نمایم. ص ۱۲

بار منتزع از بار آوردن (نتیجه دادن) با کلمه اعباء (بار و گرانی) ایهام ترجمه میسازد.

• آن کوه که باز با آنهمه تیزگامی بچند دم دراز بر بالای آن گذرد... و سحاب باهمه تندی در اذیال آن دامن کشد. ص ۱۰۶

دامن منتزع از فعل مرکب دامن کشیدن (به آهستگی و تانی سیرکردن) ترجمه‌ای از اذیال (ج ذیل، دامن‌ها) است.

۶-۱-۲) واژه بسیط یا در حکم بسیطی را بدو جزء معنی دار تقسیم میکنیم. یکی از آن اجزاء، کلمه‌ای از عبارت را ترجمه میکند. این نوع ایهام تنها در یک عبارت کتاب آمده است:

• خورشید چون کلاه گوشه نوشیروان از کوه شه‌وار طلوع کرد، مهر چون ورق بزرجمهر از مطلع شرقی برتافت. ص ۴۲

مهر منتزع از اسم بسیط گونه بزرجمهر ترجمه‌ای از خورشید در عبارت است. همچنین میان آن با خورشید، کوه، طلوع، مهر، مطلع شرقی ملحق به ایهام تناسب ایجاد میشود.

۷) **ایهام تبادر**: واژه‌ای در سخن واژه دیگری را بذهن خواننده متبادر میکند. اساس این تداعی و تبادر، بر هم شکل بودن یا همصدا بودن دو کلمه است. معمولاً واژه‌ای که بذهن متبادر میشود با کلمه یا کلماتی از کلام تناسب دارد. (محمدی ۱۳۸۸: ۱۷۳ و شمیسا ۱۳۸۶: ۱۳۳) در برخی از کتب بدیعی این ایهام **جناس** خوانده شده است زیرا واژه در حال و هوایی ویژه در کنار واژگان نشسته که با آنها متجانس است و از طریق یکی از جناسها گونه‌ای پیوند میان کلمات برقرار میگردد. (راستگو ۱۳۸۲: ۲۴۳) اینگونه ایهام در هشت عبارت کتاب آمده است که نمونه‌هایی از آن را بیان میکنیم:

- بتثقیف نیزه و تیر و تحدید و محادثت سنان و شمشیر مشغول شده. ص ۳۷
- تحدید (تیزکردن کارد و شمشیر) (دهخدا ۱۳۷۷) در ذهن واژه تهدید (بیم‌دادن و ترساندن) را متبادر میکند که با نیزه، تیر، سنان و شمشیر در پیوند میباشد. زیرا یکی از راههای بیم دادن و تخویف، استفاده ازین سازه‌های جنگی است.
- آن مور حریمان مار سیرت حیات آثار قوم بهر راه تا بمجره میجستند.
- حیات واژه حیات (ج حیة، مارها) را بذهن متبادر میکند که با مور و مار در عبارت تناسب دارد.
- بیشه‌ای که باد بی‌اندیشه بر شواحق جبال و مصاید قلال آن اجتياز نماید و باز بی‌احتراز بالای مخارم شعاب و مضایق عقاب آب پرواز نکند. ص ۶۵
- عقاب (ج عقبه: گریوه و راه دشوار) واژه عقاب را بذهن متبادر میکند که با پرواز کردن و باز در تناسب است.
- اگرچه در مناکحت شغل استیفای کفات، کفایت اعتبار کردن واجب بود، ترجیه وقت را... بدو تفویض فرمودند. ص ۷۸
- ترجیه (روزگار گذاشتن) که واژه تزویج (زناشویی) را بذهن متبادر میکند و با مناکحت (زناشویی و ازدواج) در تناسب است.
- حسابی که انگشت تدبیر برهم گرفته بودم بیک ایمای تقدیر برهم زده شد. ص ۱۰۰

ده انگشت تدبیر اضافه استعاریست و حساب عقد انامل که یکی از طرق علم عقود و شمارش اعداد است را بذهن متبادر میکند و با حساب در تناسب است.

گاه پیوسته‌هایی که در تبادر یک واژه به ذهن، کمک کننده هستند، واژگان در ارتباط با یکدیگر نیستند، بلکه حال و هوای متن، احساس سخنور و فضائیت که در برابر مخاطب قرار گرفته است که در زیر نمونه‌هایی از آن را ذکر میکنیم:

• (سلطان جلال الدین) آفتاب بود که جهان تاریک را روشن کرد پس بغروب محبوب‌شدنی سحاب بود که خشکسال فتنه زمین را سیراب گردانید پس بساط درنوردید. شمع مجلس سلطنت بود. برافروخت پس بسوخت. گل بستان شاهی بود باز خندید پس بپژمرد. بخت خفته اهل اسلام بود بیدار گشت پس بخفت... مسیح بود جهان مرده را زنده گردانید پس بافلاک رفت. کیخسرو بود از چینیان انتقام کشید و در مگاک رفت. چه میگویم و از این تعسف چه میجویم؟ ص ۴۷

در این عبارت تعسف بمعنی بیراه رفتن و راه کج کردن است (معین ۱۳۷۵) اما فضای غم‌انگیز و اندوه نویسنده بر مرگ سلطان جلال‌الدین آنچنان مخاطب را تحت تأثیر قرار میدهد که واژه تأسف (دریغ و اندوه خوردن) به ذهنش متبادر میشود.

• بیج شش روز بنوشهر رسیدیم و آن شهرک خرابه‌ایست که مهندسان لشکر خوارزم در نوبت و مدت خویش آنجا اساس «أصبحوا لا یری الا مساکنهم» نهاده بودند. معماران تاتار که بر عقب رسیدند تتمه عمارت واجب داشتند و خشت بر خشت نگذاشتند. بخنادق بجای آب خون در بستند و حوالی آن بر مثال پالیزبانان سربسر باز نهادند. ص ۱۰۲

سربسر باز نهادن بترفند باغبانی اشاره دارد که بستان بانان اطراف خندقها و جویهای باغ را باز میگذاشتند تا تمام درختان سیراب گردد. اما سیاق کلی جملات بحمله مغول، ویرانگری، خونریزی و کشتار آنان اشاره دارد و سبب میگردد که ذهن خواننده، بچیدن سرهای کشته‌شدگان بر روی یکدیگر متبادر شود.

۷-۱) ایهام تبادر تصحیف: یک کلمه با کلمه دیگری در عبارت را (به لحاظ نقطه یا سرکج گاف و کاف) اشتباه ببینیم و بنحو دیگری بخوانیم و میان آن کلمه مصحف و کلمه یا کلمات دیگری از کلام تناسب برقرار گردد. (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۳۶)

اینگونه ایهام تنها در یک عبارت کتاب بکار رفته است:

• غیثی قطر آن عیث و غیمی رشح آن ضیم و ابری حمل آن کبر بر قصد لشکر بر حدود ارمن گذشتند. ص ۳۲

اگر واژه عیث (تباه کردن) را بتصحیف غیث بخوانیم با غیث (باریدن باران) و قطر (قطرات باران) و غیم (ابر) و ابر در عبارت، ایهام تبادر تصحیف میسازد.

۸) استخدام: استخدام نیز از فروع ایهامست، بدان معنا که لفظی دارای چند معنا باشد و آن را طوری در سخن بیاورند که با یک جمله یک معنی و با جمله دیگر معنی دیگر بخشد. (همایی ۱۳۸۰: ۲۷۵)

استخدام ترفندی بدیع و شگفت‌انگیز اما دشوار است. زیرا شاعر برای توصیف دو چیز بدو لفظ نیاز دارد اما باید بجای آن دو واژه، از یک واژه دو معنایی استفاده کند. دو بعدی بودن یک واژه ایجاز را نیز در پی دارد و گاه پیچشی در کلام ایجاد میشود که کشف آن در اندیشه مخاطب شگفت‌انگیز است. (وحیدیان کامیار ۱۳۸۷: ۱۲۶)

تفاوت میان استخدام و ایهام در اینست که در ایهام تنها با یک معنی واژه گزارش درستی از جمله بیان میشود اما در استخدام باید هر دو معنی را، در ساختار دو جمله در نظر گیریم. (شمیسا ۱۳۸۶: ۱۴۰)

۸-۱) استخدام تشبیهی:

۸-۱-۱) فعل جمله ایهام دارد و در ارتباط با مشبه یک معنی و در ارتباط با مشبه به معنی دیگری دارد. (همان: ۱۳۷)

اینگونه از ایهام استخدام در پنج عبارت کتاب بکار رفته است:

• دشمن ممالک فسیح و عریض را درمینوردید، تا ارض بطول و عرض برایشان چون چشم و حوصله ایشان تنگ میکرد. ص ۳۰

تنگ کردن در پیوند با ارض (مشبه) معادل عبارت کنایی عرصه را بر کسی تنگ کردن (در مضیقه و تنگنا قراردادن) است. در پیوند با چشم (مشبه به نخست) بچشمان ریز و جمع شده مغولان اشاره دارد و در ارتباط با حوصله (مشبه به دوم) معادل واژه تنگ حوصله (بی‌صبر و تحمل و ناشکیبا) بکار رفته است.

- بدر هر خانه که رفتم چون کار من فروبسته بود. ص ۹۲
فرو بسته بودن در رابطه با در خانه (مشبه) بمعنی مسدود و معلق است و در پیوند با کار نویسنده (مشبه به) حل نشدنی و گره خوردگی آن مقصودست.
 - ورم در حال برسم استغفار در قدم افتاد. الم بر سیل اعتذار بر پای ایستاد. ص ۹۳
در قدم افتادن در ارتباط با ورم (مشبه) بمعنی ایجاد شدن و پدید آمدن ورم در پاست و در پیوستن با استغفار (مشبه به) بمعنی کنایی بر پای کسی افتادنست که نهایت عجز و الحاح و خواهش از آن اراده میگردد. بر پای ایستادن در ارتباط با الم (مشبه) بمعنی قرار گرفتن درد در پاست و در پیوند با اعتذار (مشبه به) بمعنی برپا داشتن و قیام کردن برای عذر خواهیست.
 - از مئین و الوف مانده صفر برهیچ آمده (م). ص ۱۲۲
بر هیچ آمدن در پیوند با نویسنده (مشبه)، بمعنی فقیر و تهیدست شدن وی است و در ارتباط با صفر (مشبه به) بمعنی ریاضی آنست.
 - نافه صفت از میان خون جگر، دمی خوش بر می آورم. ص ۱۲۵
دم بر آوردن در ارتباط با نویسنده (مشبه) نفس کشیدنست و در پیوند با نافه (مشبه به) بمعنی بوی خوش بر آوردن آنست.
 - ۸-۱-۲) اسمی در ارتباط با مشبه یک معنا و در پیوستن با مشبه به معنی دیگری دارد. (شمیسا ۱۳۸:۱۳۸۶)
- این نوع ایهام در سه عبارت کتاب آمده است:
- خاطر از تصاریف احوال روزگار چون زلف دلبران پریشانست و تن در تکالیف دهر غدار مانند چشم خوبان ناتوان. ص ۷
پریشانی در ارتباط با خاطر (مشبه) بمعنی سرگردان و سرگشته و در پیوند با زلف دلبران (مشبه به) درهم و ژولیده است.
 - ناتوان نیز در رابطه با تن (مشبه) بمعنی عاجز و درمانده و در ارتباط با چشم خوبان (مشبه به) بمعنی بی تاب و بیقرارست و محتملست اشاره ای بچشم خمار آنان داشته باشد.
 - خود را پیاده و پایکشان با مغاری چون حال محنت زده و حوصله بخیل تنگ و تاریک انداخت. ص ۵۷

تنگ در ارتباط با مغار(مشبه) بمعنی کم‌عرض و پهناست و در ارتباط با حال محنت زده (مشبه به نخست) بمعنی ملول و محزون و در پیوند با حوصله بخیل(مشبه به دوم) بمعنی کم‌گنجایش و ضیق است.

تاریک در پیوند با مغار(مشبه) بمعنی تیره و ظلمانی و در ارتباط با حال محنت زده(مشبه به نخست) افسرده و پریشان حال و در رابطه با حوصله بخیل(مشبه به دوم) پلید و عاری از صفاست.

• بقلم کو نیز سیاه رویی چو منست، تحریر کردن پیشامدها ... بکیل عطار خرمن خاک پیمودنست. ص ۱۰۹

سیاه رویی در ارتباط با نویسنده(مشبه) بمعنی شرمنده و خجل و در پیوند با قلم (مشبه به) سیاهی سر قلم با مرکب است.

۸-۲) **استخدام غیر تشبیهی:** اسم یا فعلی در دو معنی با کلمات دیگر ترکیب میشود اما ساختار تشبیهی نیست. (همان: ۱۳۸)

اینگونه ایهام تنها در یک عبارت کتاب بکار رفته است:

• عبارت و استعارت، کان تنگتر از عرصه احوال منست، تقریر کردن سرگذشتهایی که از پام در آورده. ص ۱۰۸

تنگ در ارتباط با عبارت و استعارت، بمعنی اندک و کم‌گنجایش و در پیوند با احوال بمعنی تیره و تارست.

نتیجه:

در این مقاله به بررسی انواع ایهام در سبک نفثة المصدور پرداختیم و بر این نکته دست یافتیم که اگرچه نثر این کتاب دشوار و در بعضی از موارد مبهم است، اما این دلیل بر وجود یک اندیشه ژرف و فلسفه پیچیده در ذهن سخنور نیست. در واقع اگر بتوان گره ظاهریش را باز کرد، روایتی از تاریخ باقی میماند که بازتاب صادقانه وقایع زندگی اوست. در این کتاب ارزنده، نویسنده از سر آگاهی، بخشهایی از کتاب را بمدد دستمایه‌های شاعرانه، تصویر آفرینیهای بدیع، استعارات و تشبیهات دور از ذهن، مبهم و دو پهلو گذاشته و نقطه قوت این ابهام در بکارگیری ایهامهای ساختاریست که گاه برای بازی با

اندیشه مخاطب، مکث و تمرکز او بر کلماتست و گاه برای آنکه مؤلف بدان دستاویز، سخنانی را که نمیتوانست شفاف و روشن در خصوص شخصیت‌های کتاب و حوادث تاریخ بخواننده منتقل کند، در پس ایهام بارگی خویش پنهان سازد و آن را در پرده‌ای از رازگویی در آورد و تنها کسانی به آنها آگاه شوند که توان بازگشایی این گره‌های نهفته را داشته باشند.

بهر روی این آفرینش هنری توان بالای نویسنده را در بکارگیری کلمات و آگاهی و شناخت آنها در تناسب با یکدیگر، بنمایش میگذارد و خواننده را برآن میدارد تا بعشق یک کشف جدید در لایه‌های پنهان سخن او، به بازخوانی مکرر عبارات پردازد و به اوج شادمانگی دست یابد.

پی‌نوشتها:

۱. باقی موارد ایهام در کلمه: رک ص ۱۰ خ ۱۴ / ص ۳۰ خ ۲ / ص ۹۹ خ ۸ / ص ۱۱۲ خ ۶.
- ۲- باقی موارد ایهام تناسب گونه اول: رک ص ۵ خ ۹ / ص ۷ خ ۵ / ص ۱۶ خ ۹ / ص ۲۵ خ ۷ / ص ۳۳ خ ۱۴ / ص ۳۷ خ ۱۱ / ص ۴۵ خ ۱۰ / ص ۴۸ خ ۸ / ص ۸۱ خ ۴ / ص ۸۲ خ ۷ / ص ۹۸ خ ۸ / ص ۸۵ خ ۹ / ص ۱۰۱ خ ۲.
- ۳- باقی موارد ملحق بایهام تناسب مرکب: رک. ص ۱۰ خ ۹ / ص ۱۴ خ ۱ / ص ۴۸ خ ۳ / ص ۵۹ خ ۶ / ص ۶۴ خ ۸ / ص ۷۴ خ ۵ / ص ۸۴ خ ۱۱ / ص ۸۸ خ ۹ / ص ۹۲ خ ۵ / ص ۹۷ خ ۲.

فهرست منابع:

- ۱- خلف تبریزی، محمد حسین، (۱۳۵۷) *برهان قاطع*، به اهتمام محمد معین، چاپ سوم، تهران: امیر کبیر.
- ۲- دهخدا، علی اکبر، (۱۳۷۷) *لغتنامه دهخدا*، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۳- رامی تبریزی، شرف‌الدین حسن، (۱۳۸۵) *حقایق الحدایق*، تصحیح سید محمد کاظم امام، چاپ دوم، تهران: دانشگاه تهران.
- ۴- راستگو، محمد، (۱۳۸۲) *هنر سخن‌آرایی (فن بدیع)*، چاپ اول، تهران: سمت.
- ۵- زیدری نسوی، شهاب‌الدین محمد خرندزی، (۱۳۸۵) *نقته‌المصدر*، تصحیح و شرح امیر حسن یزدگردی، چاپ دوم، تهران: توس.
- ۶- شمیسا، سیروس، (۱۳۸۶) *نگاهی تازه به بدیع*، چاپ دوم، تهران: میترا.
- ۷- فشارکی، محمد، (۱۳۷۹) *نقد بدیع*، چاپ اول، تهران: سمت.
- ۸- کزازی، جلال‌الدین، (۱۳۸۵)، *بدیع (زیباشناسی سخن پارسی)*، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
- ۹- محمدی، محمد حسین، (۱۳۸۸) *بلاغت (معانی، بیان، بدیع)*، چاپ دوم، تهران: زوار.
- ۱۰- معین، محمد، (۱۳۷۵) *فرهنگ معین*، چاپ نهم، تهران: امیرکبیر.
- ۱۱- وحیدیان کامیار، تقی، (۱۳۸۷) *بدیع از دیدگاه زیبایی‌شناسی*، چاپ سوم، تهران: سمت.
- ۱۲- همایی، جلال‌الدین، (۱۳۸۰) *فنون بلاغت و صناعات ادبی*، چاپ هجدهم، تهران: هما.